

**هیچ ورودی فهرست مطالب یافت نشد.**

**موضوع**: پوشیدن لباس سیاه /مکروهات لباس مصلی /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در رابطه با شرائط لباس مصلی در جلسه قبل به پایان رسید و بحث در مکروهات لباس مصلی واقع شد و کراهت یا حرمت پوشیدن لباس سیاه مورد بررسی قرار گرفت و نتیجه بحث عدم حرمت و عدم کراهت شد.

# مکروهات لباس مصلی

بحث در رابطه با مکروهات لباس مصلی واقع شد و هر چند تمام مکروهات مورد بررسی قرار نمی گیرد ولی مناسب است از برخی از این مکروهات به خاطر أهمیت آن و یا شبهه حرمت آن، بحث شود؛

# بررسی حکم پوشیدن لباس سیاه

مورد أول، فتوای مشهور به کراهت پوشیدن لباس سیاه در نماز، بلکه غیر نماز، بود و مستند این فتوا، برخی از روایات بود و در جلسه قبل چند روایت را بیان کردیم.

## أدله کراهت یا حرمت لبس لباس سیاه

## دلیل چهارم

### بررسی سندی دلیل چهارم

روایت چهارم که در جلسه قبل بیان شد، مرسله صدوق بود: وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِيمَا عَلَّمَ أَصْحَابَهُ لَا تَلْبَسُوا السَّوَادَ فَإِنَّهُ لِبَاسُ فِرْعَوْنَ‌[[1]](#footnote-1)

این روایت در خصال و علل الشرایع به صورت مسند، نقل شده است که برخی آن را تصحیح می کنند؛

صدوق از پدرش در خصال این گونه نقل می کند؛ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ الْيَقْطِينِيُّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ‏ آبَائِهِ ع‏ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلَّمَ أَصْحَابَهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعَمِائَةِ بَابٍ مِمَّا يُصْلِحُ لِلْمُسْلِمِ فِي دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ‏ قَالَ ع إِنَّ الْحِجَامَةَ تُصَحِّحُ الْبَدَنَ وَ تَشُدُّ الْعَقْلَ ... َ لَا تَأْكُلُوا الطِّحَالَ فَإِنَّهُ بَيْتُ الدَّمِ الْفَاسِدِ لَا تَلْبَسُوا السَّوَادَ فَإِنَّهُ لِبَاسُ‏ فِرْعَوْن‏...[[2]](#footnote-2)

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْيَقْطِينِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ‌ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ فِيمَا عَلَّمَ أَصْحَابَهُ لَا تَلْبَسُوا السَّوَادَ فَإِنَّهُ لِبَاسُ فِرْعَوْنَ‌[[3]](#footnote-3)

اگر سند روایت تمام شود دلالت آن نیز تمام است زیرا روایت از حضرت علی علیه السلام است و دیگر این اشکال که «شاید کنایه از این باشد که لباس سیاه، لباس بنی العباس است که أهل آتش اند» در آن راه ندارد و این اشکال تنها در رابطه با روایات زمان امام صادق علیه السلام قابل طرح است.

سند روایت از جهت قاسم بن یحیی و جدّ او یعنی حسن بن راشد، محل اشکال است و هیچکدام توثیق خاص ندارند بلکه ابن غضائری، قاسم بن یحیی را ضعیف دانسته است «القاسم بن يحيى‌ بن الحسن بن راشد، مولى المنصور. روى عن جدّه. ضعيف»[[4]](#footnote-4).

### راههای توثیق قاسم بن یحیی و حسن بن راشد

#### راه أول

**و لکن مرحوم خویی فرموده اند**: این دو نفر در رجال کامل الزیارات اند و ابن قولویه، صاحب کامل الزیارات، شهادت به وثاقت راویان کتاب خود، داده است. و تضعیف ابن غضائری هم ثابت نشده است زیرا کتاب ابن غضائری تلف شده و به دست ما نرسیده است.

##### مناقشه

**و لکن مرحوم خویی از مبنای مذکور عدول کرده و فرمودند**: با شهادت ابن قولویه، تنها رجالی که ابن قولویه بدون واسطه از آن ها، روایت نقل می کند توثیق می شود. و این مطلب ایشان صحیح است زیرا وقتی ابن قولویه کتاب کامل الزیارات را نوشتند، برای این که بگویند ممکن است زیاراتی باشد که دراین کتاب نقل نکرده اند این عبارت را ذکر می کند که «و قد علمنا أنا لا نحيط بجميع ما روي عنهم في هذا المعنى و لا في غيره لكن ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا رحمهم الله برحمته و لا أخرجت فيه حديثا روي عن الشذاذ من الرجال يؤثر ذلك عنهم عن المذكورين غير المعروفين بالرواية المشهورين بالحديث و العلم و سميته كتاب كامل الزيارات: می فرمایند: ما به جمیع روایات نه در باب زیارات و نه در غیر آن، احاطه نداریم ولی به آنچه از طریق ثقات از أصحاب به دست ما رسیده است اطلاع پیدا کردیم و آن ها را نقل می کنیم.» ظاهر این عبارت این است که ایشان، مشایخ خود را توثیق می کند و ممکن است این مشایخ ثقات، روایاتی را از افراد ضعیف نقل کنند. و آن قدر ، نقل از مراسیل و ضعفاء به صورت با واسطه زیاد است که مرحوم خویی با این که طرفدار نظریه توثیق عام بودند، از این نظر برگشتند و لذا راه أول صحیح نیست.

#### راه دوم

راه دوم برای توثیق قاسم بن یحیی و حسن بن راشد، این است که صدوق بعد از نقل زیارتی برای آقا امام حسین علیه السلام، سند روایت را، که قاسم بن یحیی عن حسن بن راشد دارد را صحیح معرفی می کند؛

«زِيَارَةُ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ‌؛ قَالَ الصَّادِقُ ع إِذَا أَتَيْتَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ ع فَاغْتَسِلْ عَلَى‌ شَاطِئِ الْفُرَاتِ ثُمَّ الْبَسْ ثِيَاباً طَاهِرَةً ثُمَّ امْشِ حَافِياً فَإِنَّكَ فِي حَرَمٍ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حَرَمِ رَسُولِهِ ص... فَتُصَلِّي سِتَّ رَكَعَاتٍ وَ قَدْ تَمَّتْ زِيَارَتُكَ هَذِهِ الزِّيَارَةُ رِوَايَةُ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ثُوَيْرٍ عَنِ الصَّادِقِ ع.[[5]](#footnote-5) الْوَدَاعُ‌؛ مِنْ رِوَايَةِ يُوسُفَ الْكُنَاسِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تُوَدِّعَهُ فَقُلْ السَّلَامُ... وَ قَدْ أَخْرَجْتُ فِي كِتَابِ الزِّيَارَاتِ وَ فِي كِتَابِ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ ع أَنْوَاعاً مِنَ الزِّيَارَاتِ وَ اخْتَرْتُ هَذِهِ لِهَذَا الْكِتَابِ لِأَنَّهَا أَصَحُّ الزِّيَارَاتِ عِنْدِي مِنْ طَرِيقِ الرِّوَايَةِ وَ فِيهَا بَلَاغٌ وَ كِفَايَةٌ‌»[[6]](#footnote-6)

صدوق این روایت را نه از حیث متن، بلکه از حیث طریق، أصح زیارات معرفی می کند. و این زیارت، همان زیارت معروفی است که گفته می شود صدوق جمله ای از آن را حذف کرده است: «ارادة الرب فی مقادیر اموره تحبط إلیکم و تصدر من بیوتکم».

##### مناقشه

این راه، بهتر از راه أول است و لکن اشکال مبنایی ما این است که: تصحیح صدوق با تصحیح به نظر ما، ملازمه ندارد و شاید صدوق، حدیثی که مفید وثوق نوعی می باشد را صحیح می دانسته است و آقای سیستانی به مشهور قدماء نسبت می دهند که خبر مفید وثوق نوعی را حجّت می دانستند، و لکن ما، این مبنا را قبول نداریم و ثقه بودن را لازم می دانیم.

و برای عدم ملازمه، مثال بیان می کردیم که اگر کسی بگوید «اقتدای به فلان شخص جائز است، تقلید از فلان شخص جائز است» این مطلب، اعتباری ندارد و باید مبنای او را در جواز صلاة و جواز تقلید بررسی کنیم؛ اگر مطمئن شویم که مبنای او با مبنای ما یکسان باشد در این صورت حرف او، مقبول است ولی اگر مطمئن نشویم، خبر او از حکم، فایده ای ندارد و ت خبر از عدالت یا أعلمیت که موضوع حکم اند، برای ما مفید خواهد بود.

یا مثلاً وقتی به خانه شخصی می روید و مطالبی در باب نجاست را با هم بحث کرده اید و او چیز هایی را نجس می داند که شما نمی دانید و در آنجا به شما گفته است که فرش نجس است و شما احتمال می دهید بر اساس همان مبنای غلط، نجاست فرش را بیان کرده باشد که این شهادت بر نجاست، اعتبار ندارد و مرحوم خویی در باب شهادت بر نجاست، این مطلب را بیان کرده است. ولی در صورتی که مخبر بگوید روی این لباس خون افتاده است و خون تخم مرغ هم نیست، این خبر، خبر از موضوع است و برای شنونده مفید است.

تا به حال چهار روایت را بیان کردیم که ضعیف السند بود.

#### راه سوم و مناقشه آن

أحمد بن محمد بن عیسی، اکثار روایت از قاسم بن یحیی دارد ولی اکثار روایت مذکور آن هم از شخص واحد، کاشف از وثاقت قاسم بن یحیی و حسن بن راشد، در نزد مکثر ندارد و شاید به خاطر وثوق نوعی یا شخصی، روایت را بیان کرده است. علاوه بر این که تضعیف ابن غضائری نیز وجود دارد و این که مرحوم خویی فرمودند کتاب ابن غضائری ثابت نیست، محل بحث است و آقای سیستانی و آقای زنجانی مصرّ بر ثبوت آن، می باشند زیرا برخی از مطالبی که نجاشی می گوید با نقل علامه حلی از ابن غضائری مطابق است. این بحث، مفصل است و ما اصرار نداریم که کتاب ابن غضائری ثابت باشد و مهم این است که دلیلی بر توثیق وجود ندارد.

## دلیل پنجم

5-روایت دیگر در رابطه با کفش سیاه وارد شده است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَمَذَانِيِّ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ فِي رِجْلِي نَعْلٌ‏ سَوْدَاءُ فَقَالَ يَا حَنَانُ مَا لَكَ وَ لِلسَّوْدَاءِ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ فِيهَا ثَلَاثَ خِصَالٍ تُضْعِفُ الْبَصَرَ وَ تُرْخِي الذَّكَرَ وَ تُورِثُ الْهَمَّ وَ مَعَ ذَلِكَ مِنْ لِبَاسِ الْجَبَّارِينَ قَالَ فَقُلْتُ فَمَا أَلْبَسُ مِنَ النِّعَالِ قَالَ عَلَيْكَ بِالصَّفْرَاءِ فَإِنَّ فِيهَا ثَلَاثَ خِصَالٍ تَجْلُو الْبَصَرَ وَ تَشُدُّ الذَّكَرَ وَ تَدْرَأُ الْهَمَّ وَ هِيَ مَعَ ذَلِكَ مِنْ لِبَاسِ النَّبِيِّينَ.[[7]](#footnote-7) مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَمَذَانِيِّ همان ابوسمینه است که ضعیف می باشد.

این روایت در مورد نعل سوداء است و نسبت به لباس أسود، اطلاق ندارد و اتّفاقاً در نقل دیگر «ما لک و النعل السوداء» وارد شده است. و در روایت «يُكْرَهُ السَّوَادُ إِلَّا فِي ثَلَاثَةٍ: الْخُفِّ، وَ الْعِمَامَةِ، وَ الْكِسَاءِ» که در جلسه قبل بیان کردیم «خف أسود» استثناء شد و خف أسود با نعل اسود تفاوت دارد.

### مناقشه

به هر حال، سند این روایت نیز ضعیف است و قابل اعتماد نیست.

اگر فرض بر این گرفته شود که دلیل بر نهی از لبس لباس أسود، تام السند و الدلالة باشد، قطعاً حرمت ندارد برخلاف جمعی از أخباری ها که قائل به حرمت شده اند؛ زیرا شبهه حرمت یا از اطلاق نهی و یا از ظهور «یکره» در حرمت، ثابت می شود و لکن «لو کان لبان» دلیل بر عدم حرمت است یعنی اگر به عنوان یکی از محرمات در شریعت می بود، واضح می شد علاوه بر این که در روایت بیان شد که امام سجاد علیه السلام دراعه سوداء به تن داشتند.

## بررسی استحباب پوشیدن لباس سیاه بر اساس عنوان ثانوی

پس قطعاً، حرمت ندارد حال اگر کراهت داشته باشد ممکن است عنوانی ثانوی ایجاد شود و در ایام عزای أهل بیت دو عنوان ثانوی وجود دارد: عنوان أول این که لباس سیاه پوشیدن، از شعائر الاهی شده است ﴿ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوب﴾[[8]](#footnote-8) و برخی اشکال کرده اند که مراد از شعائر الله، مواردی است که خود خدای متعال برای دین خود، شعار قرار داده و شامل مواردی که مردم به سلیقه خود، شعار برای دین قرار می دهند نمی شود. مانند ﴿وَ الْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُم﴾ که در این آیه، اشاره شده که خدا بدن را از شعائر قرار داده است. و ما فعلاً به این جهت اصرار ندارد.

أما عنوان ثانوی دوم این است که: ترک پوشیدن لباس سیاه، منشأ وهن و سستی و خلل در عزاداری أهل بیت می شود و اگر نگوییم بعض مراتب آن، واجب کفایی است قطعاً عنوان ثانوی رافع کراهت، وجود دارد ولذا به نظر ما، این بحث واضح است.

# بررسی حکم نماز در لباس تمثال دار

مورد دوم از مکروهات لباس مصلی، نماز در لباسی است که تمثال دارد یا نماز در انگشتری که تصویر روی آن وجود دارد که مشهور قائل به کراهت شده اند ولی شیخ طوسی، فتوای به حرمت داده است؛ «و لا يصلى في ثوب فيه تماثيل، و لا في خاتم كذلك[[9]](#footnote-9)»، «و لا يصلّي الإنسان في ثوب فيه تماثيل. و لا يجوز الصّلاة فيها، و لا الخاتم الذي فيه صورة»[[10]](#footnote-10). و ابن براج نیز در خاتمی که در آن صورت وجود دارد قائل به حرمت شده است ولی چون از نظر روایات فرقی بین لباس و خاتم نیست، باید در لباس هم قائل به حرمت شوند.

برخی از لباس ها تمثال حیوان ذی روح مثل اسب را ولو به اندازه کوچک، مارک لباس قرار داده اند که این لباس ها از نظر شیخ طوسی حرام است.

مرحوم خویی در تعلیقه عروه فتوای به حرمت نداده و احتیاط واجب نکرده اند ولی در بحث، قائل به حرمت شده اند و شاید ایشان غفلت کرده اند؛

## أدله حرمت

وجه حرمت این است که چند روایت از پوشیدن لباسی که مشتمل بر تمثال است نهی کرده اند که به حد استفاضه می رسند؛

1-صحیحه محمد بن اسماعیل بن بزیع: فَأَمَّا مَا رَوَاهُ- سَعْدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع- عَنِ الصَّلَاةِ فِي‏ ثَوْبِ‏ دِيبَاجٍ‏ فَقَالَ مَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ التَّمَاثِيلُ فَلَا بَأْسَ.[[11]](#footnote-11)

دیباج، حریر غیر محض است و در روایت می فرماید اگر لباس دیباج مشتمل بر تماثیل نباشد، اشکالی ندارد و مفهوم آن این است که اگر مشتمل بر تماثیل باشد نماز در ثوب دیباج، اشکال دارد و ظاهر روایت، حرمت وضعی است زیرا از «صلاة در ثوب دیباج» سؤال کرده است. و وقتی ظاهر روایت حرمت است باید بررسی کنیم که مشهور به چه وجهی از ظهور این روایت دست کشیده اند.

2-صحیحه محمد بن مسلم: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: لَا بَأْسَ أَنْ تَكُونَ التَّمَاثِيلُ فِي الثَّوْبِ إِذَا غُيِّرَتِ الصُّورَةُ مِنْهُ.[[12]](#footnote-12)

تمثال در ثوب، که قدرمتیقن آن تمثال حیوان ذی روح است، اشکال ندارد به این شرط که صورت آن تغییر داده شود به گونه ای که از صورت تمثال موجود زنده خارج شود؛ مفهوم روایت این است که اگر صورت تمثال، تغییر داده نشود در این ثوب، بأس وجود دارد. و لذا این روایت مطلق است و شامل نماز و غیر نماز می شود و دلیل بر حرمت تکلیفی لبس ثوب تمثال دارد، خواهد بود.

3-صحیحه علی بن جعفر: قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الثَّوْبِ يَكُونُ فِيهِ تَمَاثِيلُ أَوْ فِي عَلَمِهِ أَ يُصَلَّى فِيهِ‌ قَالَ لَا يُصَلَّى فِيهِ‌[[13]](#footnote-13)

در ثوبی که مشتمل بر تمثال است یا علم آن مشتمل بر تمثال است، نماز خوانده نمی شود.

در این روایت از نماز در آن ثوب، سؤال شده است و در جواب «لایصلی فیه» بیان شده است و لذا منافاتی ندارد که در غیر نماز نیز، حرام باشد؛ مثلاً اگر خود امام علیه السلام بفرمایند «لاتصل فی الحریر» کشف نمی شود که لبس حریر، حلال است و تنها لبس آن در نماز اشکال دارد. و کلام سائل از کلام امام علیه السلام هم مضمون بالاتری ندارد.

4-موثقه سماعه: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ لِبَاسِ الْحَرِيرِ وَ الدِّيبَاجِ فَقَالَ أَمَّا فِي الْحَرْبِ فَلَا بَأْسَ بِهِ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ تَمَاثِيلُ.[[14]](#footnote-14)

مفهوم روایت این است که: اگر در غیر حرب بود و مشتمل بر تماثیل بود پوشیدن آن، جایز نیست. و تعبیر «ان کان فیه تماثیل» نشانگر ایناست که تمثال دارد بودن لباس، محظوری دارد که تنها در جنگ، جایز می شود؛ مثلاً اگر گفته شود «اذا کان العالم عادلاً فلابأس باکرامه» ظهور در این مطلب خواهد داشت که اگر عالم، عادل نباشد در اکرام آن بأس وجود دارد و آن بأس هم تحریمی است.

این روایات راجع به ثوب تمثال دار، بود و روایت بعدی راجع به ثوب و خاتم است؛

5-موثقه عمار: وَ سَأَلَ عَمَّارُ بْنُ مُوسَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ‌ يُصَلِّيَ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ مُصْحَفٌ مَفْتُوحٌ فِي قِبْلَتِهِ قَالَ لَا قُلْتُ وَ إِنْ كَانَ فِي غِلَافِهِ قَالَ نَعَمْ وَ عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي وَ بَيْنَ يَدَيْهِ تَوْرٌ فِيهِ نَضُوحٌ قَالَ نَعَمْ- قُلْتُ يُصَلِّي وَ بَيْنَ يَدَيْهِ مِجْمَرَةُ شَبَهٍ قَالَ نَعَمْ قَالَ قُلْتُ فَإِنْ كَانَ فِيهَا نَارٌ قَالَ لَا يُصَلِّي حَتَّى يُنَحِّيَهَا عَنْ قِبْلَتِهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فِي ثَوْبٍ يَكُونُ فِي عَلَمِهِ مِثَالُ طَيْرٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ قَالَ لَا وَ عَنِ الرَّجُلِ يَلْبَسُ الْخَاتَمَ فِيهِ نَقْشُ مِثَالِ الطَّيْرِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ قَالَ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيه[[15]](#footnote-15)

با توجه به این روایات، باید بگوییم؛ نماز در لباس مشتمل بر تمثال و خاتم مشتمل بر صورت حیوان، حرام است مخصوصاً این که موثقه عمار تعبیر به «لاتجوز الصلاة فیه» دارد. بلکه عرض کردیم ممکن است کسی بگوید که صحیحه محمد بن مسلم، اختصاصی به نماز ندارد و شامل غیر نماز می شود؛ و لکن مرحوم خویی و مرحوم شیخ طوسی، خصوص نماز را بیان کرده اند و لبس در غیر نماز را مطرح نکرده اند.

## وجه قول مشهور به کراهت

شاید وجه این که مشهور قائل به کراهت شده اند دو روایتی باشد که تعبیر به «کره» دارد و گفته می شود ظهور «کره» در کراهت اصطلاحیه است؛

صحیحه عبدالله بن سنان: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ‌ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يُصَلِّيَ وَ عَلَيْهِ ثَوْبٌ فِيهِ تَمَاثِيلُ.[[16]](#footnote-16)

صحیحه محمد بن اسماعیل بن بزیع: وَ سَأَلَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ- أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع- عَنِ الصَّلَاةِ فِي الثَّوْبِ الْمُعْلَمِ فَكَرِهَ مَا فِيهِ مِنَ التَّمَاثِيلِ[[17]](#footnote-17): ثوب معلم، ثوبی است که در آن علم، وجود دارد.

### مناقشه در وجه کراهت

مرحوم خویی در اشکال به این استدلال، فرموده اند: «کره» أعم از کراهت اصطلاحیه و حرمت است و بلکه برخی قائل به ظهور در حرمت اند ولی ما این مطلب را نمی گوییم ولی بالأخره ظهور در کراهت اصطلاحیه ندارد تا قرینه بر رفع ید از ظهور روایات سابقه در حرمت شود. و دلیل «لوکان لبان» در اینجا جاری نیست؛ زیرا این دلیل در جایی است که مسأله، عام البلوی باشد در حالی که پوشیدن لباس تمثال دار کثیر الابتلاء نبوده است و این دلیل تنها در أمثال خلف وعد، غسل جمعه، اقامه در نماز و غسل احرام جاری است که ابتلای به آن زیاد است و روایات ظاهر در وجوب است ولی اگر واقعاً واجب می بود آشکار می شد و مشهور می شد. و این که در روایات زیادی از این مسأله سؤال شده است دلیل بر کثرت ابتلاء نیست و شاید از یک مسأله نادر سؤال شود و جوّی فقهی ایجاد شود یعنی در مجلسی از آن صحبت می شود و باعث می شود سراغ جواب آن بروند.[[18]](#footnote-18)

#### جواب از مناقشه

**مرحوم محقق همدانی فرموده اند**: لفظ کراهت، ظهور در حرمت ندارد ولی اگر امام علیه السلم تعبیر «اکره» را به کار ببرند و کراهت را به خود نسبت دهند ظهور در عدم حرمت دارد؛ اگر امام علیه السلام بفرمایند «هذا مکروه» یا بگویند «خدای متعال می فرماید این فعل، مکروه است» ظهور در کراهت اصطلاحیه ندارد؛ و تعبیر «من، خوشم نمی آید و من، این کار را دوست ندارم» برای بیان حرام الاهی کافی نیست؛ بله اگر شرایط تقیه وجود داشته باشد مثل این که عامه سوار شدن محمل برای محرم را جایز می دانند که امام علیه السلام تعبیر «ما یعجبنی ذلک: این کار را دوست ندارم» ظهور در عدم حرمت نخواهد داشت.

##### اشکال در جواب

انصافاً این فرمایش محقق همدانی در مورد تعبیر «ما أحبّ: دوست ندارم» خوب است (و آقای صدر نیز در بحثی این مطلب را بیان کرده اند) ولی تعبیر «أکره» به معنای «بدم می آید» است و به معنای «خوشم نمی آید» نیست.

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ سَيْفٍ التَّمَّارِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي بَصِيرٍ أُحِبُّ أَنْ تَسْأَلَ- أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ اسْتَبْدَلَ قَوْصَرَتَيْنِ فِيهِمَا بُسْرٌ مَطْبُوخٌ بِقَوْصَرَةٍ فِيهَا تَمْرٌ مُشَقَّقٌ قَالَ فَسَأَلَهُ أَبُو بَصِيرٍ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ ع هَذَا مَكْرُوهٌ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ وَ لِمَ يُكْرَهُ فَقَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع يَكْرَهُ أَنْ يَسْتَبْدِلَ وَسْقاً مِنْ تَمْرِ الْمَدِينَةِ بِوَسْقَيْنِ مِنْ تَمْرِ خَيْبَرَ لِأَنَّ تَمْرَ الْمَدِينَةِ أَدْوَنُهُمَا وَ لَمْ يَكُنْ عَلِيٌّ ع يَكْرَهُ الْحَلَالَ.[[19]](#footnote-19) یکره یعنی بدش می آمد و ظهوری ندارد در این که حرام نیست.

به نظر ما دلالت روایات بر حرمت تمام است و در خصوص نماز، این دلالت قطعی است. و أما راجع به لبس در غیر نماز، در جلسه بعد بحث خواهیم کرد.

1. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج1، ص251.](http://lib.eshia.ir/11021/1/251/علّم) [↑](#footnote-ref-1)
2. الخصال، ج‏2، ص: 610 [↑](#footnote-ref-2)
3. علل الشرائع، ج‌2، ص: 346‌ [↑](#footnote-ref-3)
4. رجال ابن الغضائري - كتاب الضعفاء، ص: 86‌ [↑](#footnote-ref-4)
5. و ما كان فيه عن الحسن بن راشد فقد رويته عن أبي- رضي اللّه عنه- عن سعد بن عبد اللّه؛ و أحمد بن محمّد بن عيسى؛ و إبراهيم بن هاشم جميعا عن القاسم بن يحيى عن جدّه الحسن بن راشد. و رويته عن محمّد بن عليّ ماجيلويه- رضي اللّه عنه- عن عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد (من لا يحضره الفقيه، ج‌4، ص: 484‌) [↑](#footnote-ref-5)
6. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج2، ص595.](http://lib.eshia.ir/11021/2/595/حافیا) [↑](#footnote-ref-6)
7. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص465.](http://lib.eshia.ir/11005/6/465/نعل) [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره حج ، آيه 32. [↑](#footnote-ref-8)
9. [المبسوط فی فقه الإمامیة، شیخ طوسی، ج1، ص84.](http://lib.eshia.ir/10036/1/84/تماثیل) [↑](#footnote-ref-9)
10. [النهایة فی مجرد الفقه و الفتوی، شیخ طوسی، ج1، ص99.](http://lib.eshia.ir/10054/1/99/تماثیل) [↑](#footnote-ref-10)
11. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص208.](http://lib.eshia.ir/10083/2/208/دیباج) [↑](#footnote-ref-11)
12. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص363.](http://lib.eshia.ir/10083/2/363/التماثیل) [↑](#footnote-ref-12)
13. [مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، علی بن جعفر العریضی، ج1، ص218.](http://lib.eshia.ir/27047/1/218/علمه) [↑](#footnote-ref-13)
14. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص453.](http://lib.eshia.ir/11005/6/453/تماثیل) [↑](#footnote-ref-14)
15. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج1، ص255.](http://lib.eshia.ir/11021/1/255/مثال) [↑](#footnote-ref-15)
16. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص402.](http://lib.eshia.ir/11005/3/402/کره) [↑](#footnote-ref-16)
17. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج1، ص264.](http://lib.eshia.ir/11021/1/264/المعلم) [↑](#footnote-ref-17)
18. استاد در اینجا به این نکته تذکّر دادند که: گاهی از یک مسأله سؤال می کنند و به دفاتر مختلف زنگ می زنند که معلوم می شود یک جوّی ایجاد شده است و گاهی انسان، از این جوّ ایجاد شده وحشت می کند و جواب را نمی دهد به این خاطر که ممکن است منشأسوء استفاده شود و انسان باید به این مطلب توجّه داشته باشد و نباید در همه جا با ذهن طلبگی برخورد کرد که هر مسأله ای که از او می پرسند همان جوابی که در کتب فقهی مطرح شده است را بیان کنند که گاهی ممکن است این جواب ها وارد فضای مجازی شده و منشأ سوء استفاده برخی معاندین شود و تشنیع بر فقه شود و البته در جواب دادن به سؤالات، خلاف آن را نباید بیان کرد و لکن لازم نیست سریع، جواب داده شود. [↑](#footnote-ref-18)
19. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص188.](http://lib.eshia.ir/11005/5/188/یکره) [↑](#footnote-ref-19)